



درس خارج اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: احکام قطع
موضوع جزئی: بررسی سه مطلب - نتیجه مطلب اول - مطلب دوم: مشابهت مباحث مصادف با: ۲۳ جمادی الثانی ۱۴۴۴
قطع با مباحث علم کلام - مطلب سوم: مشابهت مباحث قطع با مباحث علم اصول
سال چهاردهم
جلسه: ۵۸

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهیرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

نتیجه مطلب اول

در مقدمه بحث از قطع عرض کردیم چند مطلب باید مورد رسیدگی قرار بگیرد. مطلب اول این بود که آیا قطع و مباحث آن در علم اصول داخل است یا خارج از علم اصول محسوب می شود؟ ادله دو دیدگاه داخل بودن و خارج بودن مباحث قطع از علم اصول را بیان کردیم، نتیجه این شد که در بین این دو دیدگاه با قطع نظر از معنای لغوی حجت، حق با محقق خراسانی است که این مباحث از مباحث علم اصول خارج است. البته در مورد اینکه حجت، با قطع نظر از معنای لغوی به چه معناست، عرض کردیم طبق یک اصطلاح که اصطلاح منطقیین است و شیخ انصاری نیز بر همین اساس مشی کرده (یعنی حجت به معنای حد وسط) ظاهر این است که مباحث قطع از علم اصول خارج است، همچنین اگر ما حجت را به معنای مورد نظر اصولیین که محقق خراسانی به آن قائل شده، یعنی کبرای قیاس استنباط بدانیم، در این صورت نیز مباحث قطع از علم اصول خارج است و حق با محقق خراسانی است. بله، اگر حجت را به معنای لغوی بدانیم، یعنی ما یحتج به العبد علی المولا، در این صورت می توانیم بگوییم مباحث قطع داخل در علم اصول است. البته اینها منوط به این است که ما موضوع علم اصول را حجت قرار دهیم. اگر گفتیم موضوع علم اصول حجت است و حجت به معنای لغوی مد نظر باشد، یعنی ما یحتج به العبد علی المولا، در این صورت می توانیم مباحث قطع را در علم اصول داخل بدانیم. این جمع بندی و نتیجه بحث در مطلب اول است.

مطلب دوم: مشابهت مباحث قطع با مباحث علم کلام

ما ابتدا عرض کردیم محقق خراسانی سه مطلب را اینجا ذکر کردند و البته بدون توضیح از آن عبور کردند. مطلب اول این بود که مباحث قطع از مباحث علم اصول خارج است، دوم این است که مباحث قطع به چه دلیل شباهت دارد به مباحث علم کلام؟ برای پاسخ به این سؤال باید به دو تعریف از علم کلام اشاره کنیم:

تعریف اول

علم کلام علمی است که در آن از عوارض ذاتی وجود بما هو وجود در محدوده اسلام بحث می کند. امام خمینی این تعریف را از قول صاحب شوارق بیان کرده است. ایشان در تعریف علم کلام فرمودند: علم کلام علمی است که از عوارض ذاتی وجود در محدوده دین اسلام بحث می کند به خلاف فلسفه که در آن از وجود بما هو وجود با قطع نظر از اسلام که به صورت کلی بحث می کند.

اگر ما این تعریف را برای علم کلام در نظر بگیریم مباحث قطع از علم کلام خارج است و مشابهتی با علم کلام پیدا نمی‌کند؛ زیرا مسئله قطع ربطی به مسئله وجود ندارد تا بخواهد شباهتی پیدا کند. پس طبق نظر اول هیچ مشابهتی وجود ندارد.

تعریف دوم

طبق این تعریف که بین متکلمین مشهور است علم کلام علمی است که از ذات پروردگار و صفات و افعال خداوند بحث می‌کند و اینکه کدام یک از افعال قابل استناد به خداست و حسن محسوب می‌شود و استناد کدام افعال به خداوند قبیح شمرده می‌شود. علم کلام درباره ذات و صفات و افعال خداوند بحث می‌کند.

اگر ما این تعریف را برای علم کلام در نظر بگیریم، آن وقت بین مباحث قطع و مسائل علم کلام مشابهت پدیدار می‌شود. زیرا ما در علم کلام بحث می‌کنیم از افعال خداوند و اینکه چه کارهایی استنادش به خداوند حسن و چه کارهایی قبیح شمرده می‌شود، ما اینجا نیز بحث می‌کنیم در اینکه مثلاً اگر مکلف به یک حکم یا موضوعی قطع پیدا کرد و این حکم برای او ثابت شد، حال اگر با این حکم مخالفت کند، آیا عقاب او توسط خداوند حسن شمرده می‌شود یا خیر؟ یا اگر مثلاً با قطع خودش مخالفت کند ولو بعداً معلوم شود که این قطع مطابق واقع نبوده، یعنی متجری محسوب شود، آیا استحقاق عقوبت دارد و خداوند می‌تواند او را مجازات کند یا خیر؟ یا مثلاً اگر کسی قطع اجمالی پیدا کرد و علم اجمالی برای او حاصل شد آیا او می‌تواند با این علم اجمالی مخالفت کند یا خیر؟ اینها بحث‌هایی است که به نوعی همه مربوط به فعل خداوند است.^۱

سوال:

استاد: دو مسئله است، ممکن است کسی این را داخل در علم اصول نداند اما در عین حال مشابهتی هم برای این با مسائل علم اصول قائل باشد، این مبتنی بر فرض خروج نیست لزوماً؛ زیرا مسئله بعدی که خود محقق خراسانی اینجا اشاره می‌کنند قرابت مباحث قطع با علم اصول است، یعنی با اینکه بر خروج مباحث قطع از علم اصول تاکید دارند اما در عین حال می‌گویند با مباحث علم اصول نیز مشابهت‌هایی دارد، منافات ندارد یک مسئله‌ای یا مبحثی داخل در یک علم باشد ولی شباهت به برخی از مسائل علوم دیگر داشته باشد.

این یک وجه برای اینکه ما بین مباحث قطع و مسائل علم کلام مشابهت قائل شویم.

البته یک وجه دیگری هم می‌توانیم برای این مشابهت ذکر کنیم و آن اینکه به طور کلی مسائل علم کلام حول مبدأ و معاد است، یا در مورد خداوند است یا در مورد روز جزاء و هر مسئله‌ای و مبحثی که به نوعی مرتبط به مبدأ و معاد شود از مسائل علم کلام حساب می‌شود. بر این اساس مسائلی که در کتاب قطع مورد بررسی قرار می‌گیرد همگی به نوعی یا به مبدأ مربوطند یا معاد، پس نتیجه اینکه اینها به علم کلام نزدیک هستند، مثلاً یکی از آن چیزهایی که مربوط به مبدأ است این است که آیا خداوند می‌تواند برای قطع و یقین جعل حجیت کند یا خیر؟ این به مبدا مربوط می‌شود، آیا اگر خداوند برای قطع حجیت را جعل کرد، این حکیمانه است یا لغو است؟ اگر گفتیم لغو است می‌گوییم هیچگاه کار لغو از خداوند متعال که حکیم است صادر نمی‌شود، اینها مربوط می‌شود به مبدأ. اما بعضی از مسائل کتاب قطع مربوط به معاد است و آن هم استحقاق ثبوت و عقوبت در موافقت موافق با قطع و مخالفت با

^۱ انوار الهدایه، ج ۱، ص ۳۳ و ۳۴.

قطع ثابت است؟ کسی که بر طبق قطع عمل کند و کسی که مخالفت با قطع کند، استحقاق عقوبت و ثبوت او به معاد بر می‌گردد، گرچه معاد هم بالمآل بازگشت به خداوند دارد.

علی ای حال طبق این تعریف و این وجه مباحث قطع به مسائل علم کلام نزدیک است.

مطلب سوم: مشابهت مباحث قطع با مباحث علم اصول

مطلب سومی هم اینجا ذکر شده و آن اینکه آیا مباحث قطع طبق فرض خروج آنها از دایره علم اصول مشابهتی هم با مسائل علم اصول دارند یا خیر؟ بالاخره کسی که قائل به خروج این مباحث از علم اصول شود، باید مشخص کند به چه مناسبت از آن بحث می‌شود؟ اگر ما گفتیم این از مسائل علم اصول محسوب می‌شود، دیگر دلیلی برای بیان ضرورت بحث از آنها لازم نیست و وجه روشن است. اما اگر گفتیم از مسائل علم اصول خارج است، باید بگوییم چه مشابهتی بین این دو مباحث، یعنی مباحث قطع با علم اصول است؟

سه وجه اینجا می‌توانیم ذکر کنیم:

وجه اول

به طور کلی در مباحث غیر الفاظ در مورد امارات ظنیه معتبر بحث می‌شود. اماره ظنیه معتبر برای کسی حجت است که یقین به حکم پیدا نکند، زیرا اگر یقین به حکم پیدا کند باید به یقینش عمل کند و فرض ما این است که در علم اصول سخن از امارات معتبره ظنیه است. پس چرا از قطع بحث می‌کنیم؟ برای اینکه می‌گوییم این امارات برای کسی اعتبار دارد که یقین نداشته باشد بعد به مناسبت بحث می‌کنیم از احکام قطع و یقین؛ می‌گوییم اگر کسی قطع و یقین پیدا کرد احکامش اینطور است و اگر یقین پیدا نکرد آن امارات برای او معتبر می‌شوند. پس به این جهت تناسب پیدا می‌شود بین مباحث قطع و مسائل علم اصول.

وجه دوم

حجیت به عنوان موضوع علم اصول یا یکی از مهمترین موضوعات علم اصول در جایی کارایی دارد که یقین و قطع در کار نباشد. کسی که یقین دارد به چیزی، این یقین برایش حجت است و لذا امارات در مقابل یقین ارزش و اعتباری ندارند، حال می‌خواهد یقین به حکم باشد یا یقین به موضوع؛ پس اصولاً بحث از حجیت در صورتی به میان می‌آید که قطع تحقق پیدا نکرده باشد، زیرا اگر قطع برایش حاصل شود اماره برای او اعتبار ندارد. لذا این هم می‌تواند یک وجهی باشد برای بحث از قطع و احکام و آثار آن در علم اصول.

پس علت اینکه احکام قطع و آثار آن در علم اصول مورد رسیدگی قرار می‌گیرد با اینکه این مباحث از دایره علم اصول خارج است یکی از این دو جهت است:

۱. در علم اصول از امارات ظنیه بحث می‌شود، منتهی چون اماره ظنیه برای کسی است که قطع نداشته باشد، پس از قطع هم سخن به میان می‌آید.

۲. به طور کلی ما در علم اصول درباره حجیت اماره بحث می‌کنیم و حجیت اماره در صورتی است که قطع موجود نباشد، ولی اگر قطع به چیزی پیدا کرد این برایش حجت دارد و دیگر نوبت به آن اماره ظنیه نمی‌رسد، ولی اگر چنین قطعی حاصل نشد آن وقت حجیت امارات ظنیه مطرح می‌شود.

سوال:

استاد: نه، خود همین است، این را تصریح نمی‌کنند ولی مفروض می‌گیرد. همین که شما می‌گویید ما بحثش را نمی‌کنیم، اینها از علم اصول خارج است، اما علم اصول در مورد چه چیزی بحث می‌کند؟ امارات ظنیه معتبره، می‌گوییم این امارات ظنیه معتبره برای چه کسی حجت است؟ برای کسی که یقین نداشته باشد، پس این پیوند حاصل شد، همین نقطه اتصال مباحث قطع به علم اصول می‌شود. اگر ما مسئله قطع را از مسائل علم اصول خارج بدانیم، همین جا یک نقطه اتصال پیدا می‌شود. می‌گوییم علم اصول در مورد حجت بحث می‌کند و حجت در صورتی کارایی دارد که قطع در کار نباشد، پس ارتباط حاصل شد، ثبوت حجیت در فرض عدم قطع و بعد می‌گوییم قطع چیست که در موردش بحث می‌کنیم یا اینکه اماره ظنیه برای کسی حجت است که قطع به حکم نداشته باشد، حجیت هم دیگر وقتی بحث مطرح شود، از مسائل علم اصول است و به یک معنا مهمترین موضوع علم است.

یک جهت نیز همان است که اشاره کردیم، این دو جهت می‌تواند مجوز بحث از قطع یا مشابهت قطع با علم اصول باشد.

وجه سوم

البته شاید وجه دیگری هم بتوانیم بگوییم و آن اینکه بالاخره بسیاری از مسائلی که در امارات مطرح می‌شود، از جمله معذرت و منجزیت در مورد قطع نیز مطرح می‌شود. مثلاً می‌بینیم در کتاب قطع، این بحث هست که قطع حجت است و حجت به معنای معذرت و منجزیت است و در مورد اماره نیز این بحث را داریم، یعنی نوع محمولات یکی است، درست است که موضوعات مسائل فرق می‌کند اما محمولات یکی است، پس مشابهت با علم اصول نیز پیدا می‌کند. این هم یک وجهی است که می‌توانیم ذکر کنیم. پس این سه مطلب که محقق خراسانی اشاره کردند و توضیحش را دادیم.

سوال:

استاد: به یک معنا ما در کلام اصلا در مورد حجیت بحث نمی‌کنیم.

سوال:

استاد: اصلا کاری به آن نداریم. ما می‌گوییم در علم اصول درباره چه بحث می‌کنند؟ معذرت و منجزیت امارات ظنیه، معذرت و منجزیت امارات ظنیه، در مورد قطع نیز این مسائل را بررسی می‌کنیم.

سوال:

استاد: این اختلاف نظر وجود دارد، ولی یک نکته است، به هر معنایی باشد این ارتباط حاصل می‌شود ولو اینکه به نظر ما اشکال دارد ولی همین مقدار که می‌گوید برای کسی که قطع ندارد این اماره ظنیه حجت است ... ما اصلا کاری به حجیت قطع نداریم، همین قدر که می‌گوییم اماره ظنیه برای کسی که قطع ندارد حجت است این مجوز می‌شود برای اینکه ما در مورد قطع بحث کنیم.

سوال:

استاد: اصلا ما حجیت قطع را کاری نداریم، می‌گوییم اماره ظنیه برای کسی که قطع ندارد حجت است، می‌گوییم موضوع حجیت اماره من لم یکن قاطعاً بحکم او موضوع است. کسی که قطع ندارد اماره ظنیه برایش حجت است.

سوال:

استاد: داریم مشابهت آن را درست می‌کنیم. ... فی الواقع می‌گویند اینها خارج از علم اصول است ولی بی‌مناسبت هم نیست، یعنی اینطور نیست که یکباره از علم نجوم بیاییم این بحث را مطرح کنیم.

سوال:

استاد: منجزیت و معذرت را اینجا ملاک قرار دادند، ما به تعبیر شیخ انصاری اشکال داشتیم و گفتیم حد وسط نمی‌تواند باشد و یک عده می‌گویند کبرای قیاس استنباط، این هم نمی‌شود و ما به آن نیز اشکال کردیم، آن چیزی که اینجا می‌توانیم بگوییم به یک معنا و چه بسا منجزیت و معذرت با آن سازگار باشد معنای لغوی است

سوال:

استاد: آنجا کاری به حجیت به این معنا نداریم، آنجا از باب اینکه فعل خداست، کسی که این کار را بکند استحقاق عقوبت دارد یا ندارد؟ خدا می‌تواند او را عقوبت کند یا خیر؟ یعنی کأنه حجیتش مفروض دانسته می‌شود.

«والحمد لله رب العالمین»